

در حسرت آینده

سی ام دسامبر، زاد روز اتحاد شوروی

<http://sovross.ru/modules.php?name=News&file=article&sid=592684>

مترجم: ا. م. شیری

۱۴ جدی ۱۳۹۱

تا ساعاتی دیگر، سومین در برخی مناطق جهان، چهارمین روز از سال نو میلادی پشت سر می ماند ولی من هنوز افزایش یک سال به عمر تاریخ را به دوستان، رفقا، هموطنان، بخصوص هموطنان مسیحی ام تبریک نگفته ام. این کوتاهی، دلیل روشنی دارد و آن اینکه، دستم خالی بود و نمی توانستم سنت پسندیده تقدیم هدیه در اعیاد را در نظر نگرفته، با دست خالی، تهنیت عرض کنم.

تغییر تقویم میلادی تنها پایان یک سال و آغاز سال دیگر نیست. آخرین روزهای هر سال میلادی یادآور حوادث تاریخ ساز و جاودانه مهمتر از شروع سال نو نیز می باشد. روزهای آخر سال میلادی، مصادف است با تشکیل کشور شهید اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، اولین تجربه عملی اتحاد برادرانه و داوطلبانه خلقها و ملتها، اولین تجربه عملی ساختن عدالت اجتماعی با همیاری و کمک همدیگر، سالگرد انقلاب کوبا، سمبل و الگوی مقاومت و پایداری، صداقت و پایداری و بالاخره، تولد یوسف ویساریونویچ جوگاشویلی (استالین)، مرد شکست ناپذیر (Coba)، رهبر سازندگی اولین جامعه عادلانه.

بمناسبت سالگرد همه این حوادث عظیم تاریخی، با تقدیم ترجمه مقاله «**در حسرت آینده**» بمثابة هدیه، تبریکات صمیمانه خود را با این امیدواری که سال آینده سال آغاز مبارزه نهائی برای پایان دادن به استبداد و دیکتاتوری سرمایه و سرمایه داران و نجات

بشریت از خطر جنگهای استعماری- تروریستی امپریالیسم جهانی باشد، بخدمت همه مبارزان راه صلح، آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی و همچنین هموطنان مسیحی ام عرض می کنم.

بامید پیروزی حقیقت. شیری

همه بشریت متمدن، متعهد و مترقی جهان، سی ام دسامبر، نودمین سالگرد تشکیل بهترین کشور تاریخ، اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی را با غم و اندوه برگزار می کنند.

نابود کردن اتحاد شوروی یک فاجعه برای همه جهان بود. این حادثه، در کنار دو جنگ جهانی، شاید، یکی از وحشتناک ترین فاجعه قرن بیستم بوده باشد. آرزوی صدها ساله خلقها، پیش از همه، زیر فشار سرمایه فراملیتی و بدست ستون پنجم تطمیع شده و تربیت یافته آن، ناگهان سقوط کرد.

در آستانه سالگرد تشکیل اتحاد شوروی، انواع متلون لیبرالها و ضد شورویها با این توجیه که اتحاد شوروی بدست رهبران و مدیران احمق و راحت طلب حزب عمدا تجزیه شد، تاریخ اخیر ما را گستاخانه لگدمال می کنند. البته، تجزیه کشور بدون اقدامات هماهنگ حاکمیتهای وقت جمهوریهای متحد، با آن سرعت فاجعه بار ممکن نبود. با این حال، اگر آن شرایط عینی وجود نداشت، همه این اقدامات و تلاشها هیچگاه به نتیجه نمی رسیدند.

چنین شرایطی می توانست بر اطمینان کامل خلقهای برخی جمهوریها به خودکفائی، توانائی زندگی مستقل و ادامه توسعه مبتنی باشد. و این خلقها، چنین اعتماد به نفس را فقط در شرایط اتحاد جمهوریهای متحد بر مبنای اصول سوسیالیستی توانستند بدست بیاورند.

همه خلقها و ملیت ها در دوره زندگی در مجموعه اتحاد جمهوریهای سوسیالیستی شوروی، از امکان دستیابی به ذخایر مادی، مالی و دیگر منابع کشور بزرگ برخوردار شدند، فرصتهای زیادی را برای توسعه فرهنگ ملی خود (حتی برای ایجاد آن) بدست آوردند. همه خلقهایی که داوطلبانه به اتحاد پیوستند، از فرصتهای موجود بهره مند شدند.

البته این دور از انصاف است هر گاه تصور شود که فقط روسیه اهداءکننده کمک بود و دیگر جمهوریها (منهای بلاروس و ازبکستان که با مشکل کسری بودجه مواجه نبودند)، نومید، بیکاره و گیرنده کمکها. همه کار می کردند. همه ما دست در دست همدیگر، کشور ویران و متلاشی شده مان بدست متجاوزان اروپائی در سالهای جنگ کبیر میهنی را از نو برپا ساختیم، زمینهایمان را همه با هم احیاء کردیم، خط آهن سراسری بایکال- آمو و خط لوله انتقال نفت «دوستی» را دوش به دوش هم ساختیم، ما عشق آباد، تاشکند و اسپیتاک ویران شده در اثر زلزله را در کمال علاقمندی آباد کردیم. این مسئله منتفی نیست که این کمکهای متقابل برادرانه، درک متقابل و مسئولیت همه در مقابل همه، به این باور دامن زدند که هر جمهوری می تواند مستقل باشد. پیدایش چنین باور و اعتماد به نفس هم تنها به برکت سیاست ملی حاکمیت شوروی ممکن گردید.

آنهایی که در هفته های اخیر سالگرد تشکیل اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و بیست و یکمین سال تجزیه آن را مورد بحث می دهند، بر وجود اختلاف نظر بین ولادیمیر ایلیچ لنین و یوسف ویساریونوویچ استالین در باره شکل و فرم اتحاد نیز تأکید می کنند. آنها ضمن بازی آگاهانه با احساسات امپریالیستی بخش معینی از مردم جامعه روسیه، سعی می کنند ما را متقاعد سازند که در صورت اجرای نظریه استالین (خودمختاری)، تجزیه کشور اتفاق نمی افتاد.

در اینجا از دیدگاه من، مفاهیم صریح و روشن جایگزین شده اند. آن اصول اساسی که موجب اتحاد بخش بزرگی از خلقهای امپراتوری روسیه سابق با روسیه گردید، اصول شکوفائی و نزدیک ملتها ناظر بر تقارب ملل و خلقهای مختلف در عرصه های توسعه اقتصادی و اجتماعی توأم با توسعه خودآگاهی ملی در تمام اشکال آن بود. این اصول در تمام دوره موجودیت ۶۹ ساله اتحاد شوروی بی کم و کاست رعایت می شد. بر این اساس، نواحی و مناطق عقب مانده تر مثل جمهوریهای کشاورزی حوزه بالتیک، مولداوی، آسیای میانه و ماورای قفقاز ناآرام، بیش از هر جای دیگر مورد توجه قرار داده می شد و مابقی منابع در سه جمهوری تشکیل دهنده پایه اتحاد صرف می گردید. در نتیجه، در پایان سالهای ۸۰ قرن گذشته شرایط نامتناسب با چنین وحدت و اتحاد بی نظیر تاریخ به وجود آمد. این جمهوریها که در پایان سالهای ۲۰ بلحاظ استانداردهای زندگی پیشرفته تر از جمهوریهای همسایه بودند، ناگهان از آنها عقب ماندند. در این واقعیت که سطح زندگی در جمهوریهای حوزه دریای بالتیک و ماورای قفقاز تا اندازه قابل ملاحظه بالاتر از جمهوریهای اسلاو بود، تردیدی نیست. استانداردهای زندگی همه آن خلقها، بعبارت روشن تر،

آن جمهوریها، ایالتها و نواحی خودمختار، که معمولاً کوچک نامیده می شدند، بسیار بهبود یافته بود.

بدین ترتیب، هدف اصلی دولت لنینی سال ۱۹۲۲ و همچنین، برابر حقوقی همه خلقها، ملتها و ملیتها متعهد به مدل توسعه اقتصادی و اجتماعی، نه تنها بلحاظ قانونی، حتی در شکل عملی نیز محقق شده بود (منظور از برابر حقوقی در اینجا، ایجاد فرصتهای برابر برای دسترسی به ثروتهای ملی همه کشور می باشد).

تفاوت سطح زندگی در جمهوریهای مختلف، بااستثنای ظاهراً فقط جمهوری بلاروس، زمینه سوءاستفاده ناسیونالیستها در سمت جدائی از اتحاد شوروی را فراهم ساخت.

اما جالب توجه تر از همه این است که زندگی در هیچیک از جمهوریها که پس از سال ۱۹۹۱ دولت مستقل تشکیل دادند، بهتر نشد. برعکس، همه آنها با چالشهای نوع جدید، از جمله، لایه بندی جامعه بر مبنای مالکیت، فقیر شدن یکسری گروههای اجتماعی و تخریب اقتصادی مواجه گردیدند. و از این هم فقط یک نتیجه می توان گرفت که در اتحاد شوروی هیچکس سربار دیگری نبود، هیچکس زندگی انگلی نداشت. این کشور بزرگ و فرزانه از قدرت تأمین کار مناسب، دستمزد مناسب و حقوق بازنشستگی مناسب برای همه و تأمین دوران کودکی سعادتمند براب همه برخوردار بود.

جای تعجب نیست که مدل شوروی وحدت ملتها و خلقها در یک اتحاد، به آرزوی دیگر خلقها هم تبدیل شده بود. دیگر کشورها هم، چه در غرب و چه در شرق، سعی می کردند این مدل را به این یا آن شکل اجرا کنند. اما، هنوز نتوانسته اند کاری از پیش ببرند...

انواع بلوک بندیها و اتحادهای اقتصادی یا کوتاه مدت بوده اند و یا کاملاً بی تأثیر. اکنون شاهدیم که همین اتحادیه اروپا، بعنوان بزرگترین پروژه، در آستانه ورشکستگی کامل قرار گرفته است.

کارها در امر اتحاد کشورهای اروپائی از همان ابتدا در مسیر صحیح پیش نرفت. در اثر اعمال سیاستهای اقتصادی و مالی واحد، کشورهایی که پیشتر گرفتار مشکلات چندانی نبودند (یونان، اسپانیا، پرتغال) و تا قبل از عضویت در اتحادیه اروپا، کشورهای خودکفا، ثروتمند و دارای مردم سعادتمند و با روحیه مثبت بحساب می آمدند، ناگهان با چالشهای غیرقابل حلی مواجه شدند. پس از ورود به «خانواده واحد اروپا»، معلوم شد که دولتهای آنها، نه تنها نمی توانند کار کنند،

حتی تعهدات اجتماعی آنها بیش از حد زیاد است و بطور کلی به انگلی برای کشورهای نسبتاً تأثیرگذار منطقه اروپا تبدیل شده اند.

ایده تنوع فرهنگی جایگزین اصول انترناسیونالیسم پرولتری گردید. در نتیجه اروپای کهنه، پس از ۱۰۰۰ سال مقاومت موفقیت آمیز در مقابل یورش اعراب، با خطر واقعی از دست دادن سنن تاریخی و فرهنگی خود روبرو گردید.

دیکتاتوری دو عضو اصلی اتحاد (تاریخاً بیزار از همدیگر) و نهادهای اقتصادی، عملاً جایگزین اصول مرکزیت دمکراتیک گردید (حاکمیت عمودی و افقی در اتحاد شوروی و کشورهای «اروپای شرقی» بر روی اصول مرکزیت دمکراتیک بنا نهاده شده بود). آنها از کمک به عقب مانده ها، بعقیده آنها، به حاشیه ها، امتناع نمی کی کنند، ولی به ازای این کمکها، چنان شرایطی را در پیش پای این کشورها می گذارند که در صورت تن دادن هر کشور به آن شرایط، الزاماً به دوره رشد چندین دهه پیش خود برخواهد گشت.

بدین ترتیب، همه امور (یا تقریباً همه امور) در اروپای متحد، بر خلاف آنچه که در اتحاد شوروی انجام می گرفت، پیش می رود.

شاید، اتحاد شوروی را (به یک معنی) بتوان با کلبه بزرگ روستائی، که در آن، همه از همه مراقبت می کند، همه، همه را دوست می دارد، ضعیفان را مورد حمایت قرار می دهند و به عقیده بزرگترها احترام می گذارند، مقایسه کرد. در مرکز این کلبه، اجاق روسی قرار دارد و هر گاه در بیرون هوا سرد است و اوضاع خطرناک، همه اعضای خانواده به دور این اجاق گرد می آیند و این اجاق هم به همه آنها غذا می دهد و گرمشان می کند.

اما بهار فرامی رسد و در پی آن تابستان. کودکان بزرگ شده در این خانواده بزرگ، دوستانه و سخت کوش، بطور ناگهانی به فکر استقلال و ترک خانه خود می افتند. آنهایی که بزرگ شدند، خانواده تشکیل دادند و برای خود خانه ساختند. بگونه ای دیگر با همسایه خود رفتار کردند. هر یک از آنها در مواجهه با مشکلات جدید، خانه و اعضای خانواده سابق خود را، برادران و خواهران بزرگتر و موفق خود را متهم کردند.

در آن خانواده یک برادر بزرگ بود. اما نه از آن نوع برادر بزرگ مستبد، ستمگر، استثمارکننده کوچکها و کوچکترها، که در سالهای اخیر لیبرالها و شبه مورخان به ما معرفی می کنند. نه، در

اینجا، برادر بزرگ فقط از نوع روسی آن وجود داشت که، کوچکترها را از خطر گردن کلفتان حفظ می کرد و بهترین لقمه ها را به آنها می داد. او، حتی پس از آنکه هر یک از برادران و خواهرانش به سوئی رفتند، نگران سرنوشت آنهاست و سعی می کند در هر شرایطی، حتی در شرایطی که اگر آنها از این کمکها و حمایتها مصرانه امتناع کنند، به آنها کمک کند، از آنها پشتیبانی نماید...

اکنون جهان نسبتاً آرام است و هیچیک از بحرانهای موجود هنوز به جنگ یا بلایای مشابه دیگر منجر نشده است. اما همینکه دوره سرما و یخبندان و وحشت دوباره فرا برسد، همه اعضای خانواده بزرگ پیشین، به سوی خانه سابق خود روی خواهند آورد. و امیدواری آنها به نجابت و کرامت برادر بزرگ که در تمام این سالها برای حفظ دیوارهای این خانه تلاش کرده و اجاقشان را گرم نگه داشته است، دوباره به واقعیت خواهد پیوست.

امیدوارم هیچکس بدنبال یافتن آثار شوونیسیم یا ناسیونالیسم در این توصیف نگردد. دولتهای روسیه در طول تمام تاریخ خود نه تنها ایده های ویژگی ملی را در مبنای سیاست داخلی و خارجی خود قرار نداده اند، حتی در سطح گفتگوهای روزمره نیز از چنین ایده ای پشتیبانی نکرده اند.

حتی «بار مسئولیت انسان سفید» سرمایه داری را روسیه در هیچیک از مراحل تاریخ روسیه بکار نبسته است. قاعده کلی عبارت از این بوده است که هر گاه ملتی یا خلقی به سوی تمدن روسیه روی آورده، آن را از آن خود شمرده است. تو از حق توسعه فرهنگ خود، تاریخ و تمدن خود، از حق سخن گفتن و نوشتن به زبان مادری خود برخوردار هستی و پس از اتحاد کشور تو با روسیه، در زمینه حقوق، مسئولیتها و امتیازات هیچ تفاوتی با «روسهای بزرگ» نخواهی داشت. شایستگی هر کسی صرفنظر از تعلق ملی او ارج گذاشته می شود. بعنوان مثال یادآوری می شود: از میان ۱۰۹ تندیس موجود (مجسمه شخصیتهای مشهور تاریخی) در مجتمع یادواره ۱۰۰۰ سالگی روسیه واقع در نوگوراد، کمتر از نیمی مجسمه ها، به شخصیتهای روس تبار تعلق دارند و از میان ۱۶ مجسمه شخصیتهای فرهنگی (نویسنده، شاعر، آهنگساز، هنرمند)، فقط یک چهارم آنها دارای ملیت روس می باشند و این هم موجب حیرت هیچ کس نمی شود.

دهمین دانشگاه روسیه (اولین دانشگاه سیبری) در سال ۱۸۷۸ در تومسک افتتاح شد. همه آن ده دانشگاه هنوز هم به فعالیتهای آموزشی خود ادامه می دهند. فقط چهار واحد آنها در اراضی روسیه کنونی واقع هستند.

کدام کشور دیگر در جهان می تواند چنین رفتار ملت خود را به رخ دیگران بکشد؟

آیا خواهیم توانست بار دیگر، بدون جنگ و بلایای جهانی متحد شویم؟ آیا موفق به ساختن کشوری مشابه کشور نحب و سعادت مند سابق خواهیم شد؟

البته خواهیم توانست. حتی اگر همه آنهایی که خوشبختانه در دوره اتحاد شوروی دنیا آمدند و بزرگ شدند، در قید حیات نباشند، یاد آن دوره پر از سعادت، حتی در قالب داستانها و افسانه های اساطیری ملتها زنده خواهد ماند. و این رؤیای جاودانه انسانی در باره چنان شیوه زندگی که در آن، خلق خوب و بد، ظالم و مظلوم، ستمگر و ستمکش بی معنی بود، به واقعیت خواهد پیوست.

البته، چنین اتحادی در شرایط کاملا دیگری، با احتساب تمام اشتباهات گذشته، و بیشتر از آن، با الزام به آگاهی بر اینکه هر خلقی، از جمله، خلقهایی که ما آنها را (روسها، بلاروسها و اوکراینی ها) اسلاو می نامیم، دارای ویژگی منحصر بفرد است، اتفاق خواهد افتاد.

شاید زمان بازبینی این مدعا که همه ما خلق اسلاو هستیم، فرارسیده است. به هر حال، همه (بی هیچ قید و شرطی) معترفند که مجارها و فنلاندها، چکها و سلاواکها، رومانها و مولداوها، خانتهها و مانسها دارای ملیت های متفاوت می باشند. عجیب است که هیچ کس نمی خواهد قبول کند که نژاد ماردوی از ترکیب دو تیره مستقل تشکیل یافته، در داغستان ۱۴ خلق بومی ساکن هستند و به زبانهای وابسته به چهار گروه زبانی تکلم می کنند و فقط روسها، بلاروسها و اوکراینی ها از کاربرد شناسه ملی خود منع شده اند و اصول لنینی شکوفائی و تقارب ملل بطور کامل شامل آنها نشده است. خلقهای ما همواره بلحاظ سطح اقتصادی و اجتماعی به همدیگر نزدیک بوده اند ولی به توسعه فرهنگ ملی ما، چه در دوره تزاریسم و چه در دوره شوروی توجه لازم مبذول نشده است.

همه خلقها تفاوتهایی با همدیگر دارند. هر خلقی دارای زبان، آداب و سنن، فرهنگ و تاریخ ملی خود- اغلب عام، ولی گاهی بی پیوند با نوابغ خود و مستبدان خود می باشد. به همین سبب هم، اتحاد آینده ممکن است فقط بر مبنای برابرقوقی مطلق، در شرایطی که هر گونه اضمحلال یا تلاشی متقابل فرهنگها را منتفی بسازد، تشکیل بشود. واقعا هم، رشد مستقل خودآگاهی ملی و احترام به تاریخ خود، لازمه تحقق این امر خطیر می باشد.

بگمانم، اشتباه نخواهد بود اگر با صراحت اذعان کنم، که با وجود ترکیب ساختار حاکمیت‌های کنونی، پیش از همه در روسیه، اتحاد مجدد جمهوریهای سابق اتحاد شوروی محتمل به نظر نمی‌رسد. تا زمانیکه در بالاترین سطوح دولتی به اتحاد شوروی فحاشی می‌کنند و ناسزا می‌گویند، تا وقتی که سعی می‌کنند اوکراین برادر را یک جغرافیای جعلی با جمعیت سارق مسلک و روحیه ملی‌گرایانه تعریف کنند، تا زمانیکه یک تصویر زائده و انگل از جمهوری برادر بلاروس ترسیم می‌کنند، تا هنگامی که لیتوانی برادر را جمهوری ضد روسها و اس‌اس‌های نیمه‌مرده می‌شمارند، متأسفانه نمی‌توان منتظر اتحاد مجدد (اتحاد نوین) بود.

با این وجود، ما بار دیگر بهم خواهیم پیوست. حداقل بدین سبب که ما چنین زندگی را تجربه کرده ایم - ما می‌فهمیم چگونه باید زیست، از این رو، بسیار اسف‌انگیز است که خانه جمعی ما از غارت و آشفتگی در امان نماند. برغم اینها، آرزومندیم آینده روشن هر چه زودتر فرا برسد...